

بازتاب نظریات مدیریتی در شاهنامه فردوسی (با تکیه بر پارادایم نیوتنی و تئوری آشوب)

دکتر وحید مبارک - فرشید وزیله*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه - مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد صحنه

چکیده

در مبحث مدیریت، نظریه‌های گوناگونی وجود دارد که در آنها به موضوعات ثابت، تغییر و تغییر مداوم و پیش‌بینی نشده توجه شده است. با توجه به تقسیم سطوح مدیریت به سطح عملیاتی، میانی و عالی، می‌توان پادشاهی را در سطح عالی مدیریت جای داد؛ به‌ویژه اینکه، «قدرت» یکی از کاربردی‌ترین مفاهیم در حوزه مدیریت است و شاهان از این ویژگی سازمانی بهره‌مندند و نسبت به موضوع تغییر، باید موضع مناسب اختیار کنند؛ با بررسی بخش‌های مختلف شاهنامه، بخصوص بخش حماسی، می‌توان الگوهایی از این گونه‌های مدیریت را یافت؛ بررسی حکومت و نوع آن در شاهنامه و تطبیق آن با نظریات مدیریتی جدید، مطالعه‌ای در کارکردهای اسطوره و بخصوص شاهنامه است که این پژوهش بدان می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که از هر سه سطح مدیریتی نمونه‌هایی را در نظام حکومتی و پادشاهی در شاهنامه می‌توان یافت.

کلیدواژه‌ها: مدیریت، نظریه آشوب، شاهنامه، حماسه، پادشاهی و حکومت.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۸/۱۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۰/۲۰

*Email: farshid.vazileh@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

آدمیان در زندگی روزمره خود و به طور خاص مدیران در تمام سطوح مدیریتی، نیاز به طراحی و برنامه‌ریزی دارند؛ این برنامه‌ریزی‌ها باید با توجه به «تغییرات» صورت‌پذیرند. در یک تقسیم‌بندی، تغییرات را به سه دسته عمده تقسیم کرده‌اند:

تغییر قابل پیش‌بینی^۱ - ۲ - تغییرات احتمالی^۲ - ۳ - تغییرات ناشناخته (غیر قابل پیش‌بینی).^۳ (استیسی ۱۳۸۱: ۵۱-۵۴؛ نیز ر.ک. سانچز ۱۳۸۹: ۲۵۵-۲۷۰)

^۱ Closed change
^۳ Open-ended change

^۲ Contained change
^۴ Decision making

صاحب نظران دانش مدیریت، تصمیم‌گیری^۴ را محور اصلی مدیریت می‌دانند که سایر ارکان فرایند مدیریت متکی به آن هستند و فلسفه وجودی آنها پیوندی ناگسستنی با آن دارد. برخی نیز مدیریت تصمیم‌گیری را مترادف مدیریت می‌دانند. (مک کیمی ۱۹۴۷ به نقل از الوانی ۱۳۷۸: ۱۲)

در متون مدیریت، با توجه به موضوع «تغییر»، مدل‌های مختلفی برای تصمیم‌گیری و مدیریت طراحی شده است که اغلب آنها تصمیم‌گیری در اوضاع مشخص و معین و محیط‌های باثبات را در نظر داشته‌اند. در این مدل‌ها که می‌توان آنها را نگرش سنتی مدیریت تلقی کرد، تصمیم‌گیری فرآیندی است قابل پیش‌بینی، و شکست در تصمیم‌گیری یا ناشی از فقدان اطلاعات و یا ناشی از محدودیت فنون پیش‌بینی و تلاش است. این نگرش سنتی را می‌توان متکی بر علم نیوتنی دانست که تمدن ما از ۱۷۰۰ میلادی تا کنون مبتنی بر آن است و ریشه در ریاضیات و فیزیک دارد. «طبق پارادایم حاکم بر جهان سنتی نیوتن، روابط بین علت و معلول، ساده و واضح و خطی است. در چنین نگرشی که حاکم بر عصر صنعتی بود، ثبات علامتی از موفقیت تلقی می‌شد. اگر یک بحران، وضعیت را از تعادل خارج می‌نمود، نقش رهبر، ایجاد مجدد تعادل بود. اما با انتقال از عصر صنعتی به عصر اطلاعاتی، ماهیت محیط کار، کارمند، و کار تغییر یافته است. ویژگی‌های قرن ۲۱ شامل تکنولوژی، جهانی شدن، رقابت، تغییر، سرعت، پیچیدگی و پارادوکس می‌باشد.» (سید جوادین ۱۳۸۴: ۶۳۵)

نظریه «آشوب» جریان بسیار متفاوت عصر حاضر است که تفکر سیستمی را به جهت‌های جدیدی سوق داده است و افکار خلاق و جالب توجهی درباره سازمان‌های جدید برانگیخته است. (رضایان ۱۳۸۰: ۶۵) این نظریه داعیه‌دار مدیریت متناسب با این تغییرات بی‌سابقه در دنیا است و بر خلاف آن دیدگاه سنتی به مدیریت، تصمیم‌گیری را غیر قابل پیش‌بینی، و تلاش برای پیش‌بینی آینده را کار بیهوده فرض می‌کند یا حداقل، پیش‌بینی قطعی و یقینی آن را دشوار، اما در عین حال آن را قابل کنترل و مدیریت می‌داند. (الوانی ۱۳۷۸: ۱۳)

در این تئوری پژوهشگران سیستمی در تلاشند که قواعدی برای پیش‌بینی رفتار، سیستم‌های پیچیده به ظاهر غیر قابل پیش‌بینی (نامنظم) کشف کنند؛ بدین معنا که «اگر ما چنین سیستمی را برای مدت کافی تحت نظر قرار دهیم، با بررسی حالات سیستم در لحظات گوناگون زمان متوجه می‌شویم که سیستم مذکور همواره نظم ذاتی خودش را به نمایش می‌گذارد. حتی غیر قابل پیش‌بینی‌ترین (آشفته‌ترین) سیستم‌ها نیز همواره در محدوده مرزهای معینی حرکت می‌کنند و هرگز از آن خارج نمی‌شوند. معمولاً در درون بی‌نظمی و آشوب، الگویی از نظم وجود دارد که به طور شگفت‌انگیزی زیبا است.» (رضایان ۱۳۸۰: ۳۴۰)

بنیاد این نظریه را ریاضی‌دانانی چون ادوارد لورنز^۵ و جیمز یورک در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی نهادند. (رضایان ۱۳۸۰: ۶۸) این تئوری در حوزه‌هایی نظیر هیدرودینامیک، علم اوزان و مقیاس‌ها، بیولوژی،

^۱ Edvard Lorenz

شیمی، فیزیک، نجوم، مطالعات پزشکی قلب، مدیریت و به ویژه جغرافیا (ر.ک. رامشت ۱۳۸۲: ۲۰-۴۵) باورهای جدید را جایگزین باورهای پیشین کرده است. اما از آنجایی که مدیریت کشوری و پادشاهی، در حوزه مدیریت کلان قرار می‌گیرند، از این دید آثاری همچون شاهنامه، که به سؤالات اساسی انسان درباره فلسفه زندگی و از جمله آن، حکومت، پاسخ می‌دهند، نیز می‌توانند مورد بررسی قرار گیرند.

پیشینه

در پژوهش‌های صورت گرفته، تئوری آشوب و پارادایم نیوتنی در معدودی از کتاب‌هایی که با موضوع مدیریت تألیف شده‌اند، به طور مختصر و با پرداختن به تعاریف، اشاراتی شده است و تا آنجا که نگارندگان این مقاله بررسی نمودند، در تطبیق این شیوه مدیریت با حوزه سایر علوم، تحقیقی صورت پذیرفته است، جز مقاله‌ای از رامشت (۱۳۸۲) با عنوان «نظریه کیاس در ژئومورفولوژی».

نظریه آشوب

Chaos در لغت به معنی درهم‌ریختگی، آشفتگی و بی‌نظمی است و مترادف آن در مکانیک تلاطم Turbulance است؛ این واژه به معنی فقدان هرگونه ساختار یا نظم است و معمولاً در محاورات روزمره، آشوب و آشفتگی نشانه بی‌نظمی و سازمان‌نیافتگی به نظر آورده می‌شود و جنبه منفی دربردارد. (سید جوادین ۱۳۸۸: ۳۲۸) اما در واقع با پیدایش نگرش جدید و روشن شدن ابعاد علمی و نظری آن، امروزه دیگر بی‌نظمی و آشوب به مفهوم سازمان‌نیافتگی، ناکارایی، و در هم‌ریختگی تلقی نمی‌شود؛ بلکه بی‌نظمی وجود جنبه‌های غیرقابل پیش‌بینی و اتفافی در پدیده‌های پویا است که ویژگی خاص خود را دارا است. بی‌نظمی، نوعی نظم غایی در بی‌نظمی است. بی‌نظم از آن رو که نتایج آن غیر قابل پیش‌بینی است، و منظم، بدان جهت که از نوعی قطعیت برخوردار است. (الوانی ۱۳۷۸: ۱۹)

ویژگی‌های تئوری آشوب

نظریه آشوب دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که بازتاب بسیار مهمی نیز در مدیریت ایجاد کرده است، به طوری که گفته شد، این ویژگی‌ها ضررهای جدی بر پیکره پارادایم سنتی مدیریت وارد آورده است و به گونه‌ای پیش می‌روند تا اساس پارادایم تازه‌ای را در مدیریت و سایر علوم مرتبط شکل دهند. این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱. اثر پروانه‌ای^۱: لورنز در تحقیقات خود به شگفتی به این نتیجه رسید که یک تغییر جزئی در حالت اولیه معادلات پیش‌بینی کننده جوی، منجر به تغییرات بسیار شدید در نتایج حاصل از آنها می‌گردد. براساس این ویژگی یک تغییر کوچک در حالت اولیه کار می‌تواند تغییرات بنیادی و اساسی در نتیجه کار ایجاد کند. اثر پروانه‌ای، توجیهی عقلانی و کامل از رفتارها و تصمیم‌های مدیران کارآفرین و خلاق و موفق به دست می‌دهد که با یک حرکت مناسب و کم انرژی توانسته‌اند موجبات تحول و دگرگونی‌های عظیم و توفیق‌های شگرفی برای سازمان فراهم آورند. (الوانی ۱۳۷۸: ۴۱)

۲. سازگاری پویا^۲: بر خلاف نگرش نیوتنی، سیستم‌های بی‌نظم در ارتباط با محیطشان مانند موجودات زنده عمل می‌کنند و نوعی تطابق و سازگاری پویا بین خود و محیط پیرامونشان ایجاد می‌کنند. در سازماندهی در محیط آشوبناک و با نگرش تئوری بی‌نظمی، باید ارتباط اجزا با هم به گونه‌ای باشد که اولاً هر جزئی بتواند ضمن انجام وظایف خود، به‌طور مستقل با اجزای دیگر ارتباطی هم‌افزا و پویا داشته باشد. هر جزء باید از جهت آرمان‌ها و رسالت‌ها دارای نگرش مشابه با سایر اجزا باشد، اما از جهت رفتار عملیاتی این اجزا در مجموعه‌های متشکل به هدف‌های متفاوتی جامه عمل می‌پوشانند و با یکدیگر متفاوت می‌شوند. از ویژگی‌های مهم این‌گونه سیستم‌ها، وجود نوعی تخصص انعطاف‌پذیر در آنها است؛ بدین معنی که سازمان‌ها نیاز به یک سلسله تخصص‌های گوناگون دارند تا با توجه به محیط و تغییرات آن، آمادگی تغییر و تحول در آنها موجود باشد. (سید جوادین ۱۳۸۸: ۳۳۰)

۳. جاذبه‌های غریب^۳: جاذبه‌ها انواع مختلف دارند؛ مانند جاذبه نقطه ثابت، جاذبه دور محدود، جاذبه‌گوی مانند و جاذبه غریب یا بی‌نظم. جاذبه‌های غریب برخلاف جاذبه‌های دیگر که نوعی نظم و قابلیت پیش‌بینی دارند، بی‌نظم هستند و به همین دلیل برخی آنها را جاذبه‌های بی‌نظم نیز نامیده‌اند. جاذبه‌های غریب، یافتن نظم در بی‌نظمی را به مدیران یادآور می‌شوند. تغییرات شدید، رفتارهای نامنظم، دگرگونی‌های غیر قابل پیش‌بینی، حرکت‌های بحرانی، سرانجام به الگویی ختم می‌شوند که یافتن آن هنر مدیریت است تا بدان وسیله نوعی پیش‌بینی‌پذیری میسر گردد.

جاذبه‌های غریب به مدیران امکان می‌دهند تا به الگوهایی دست یابند که بی‌نظمی‌ها را نظم می‌بخشد و آشوب‌ها را در قالبی منظم تبیین می‌کند. داشتن نگرش سیستمی، افق‌های بلند را در نظر داشتن و به محدوده‌های وسیع اندیشیدن، به مدیران یاری می‌دهد تا الگوهایی را در پدیده‌های به ظاهر نامنظم پیدا کنند که خبر از بی‌نظمی غایی می‌دهد. (سید جوادین ۱۳۸۸: ۳۳۱)

^۱ Butterfly Effect

^۱ Dynamic Adaptation

^۲ Strange Attractors

۴. خودمانایی: در تئوری آشوب، نوعی شباهت بین اجزا و کل قابل تشخیص است. بدین ترتیب که هر جزئی از الگو، همانند و مشابه کل است. خاصیت خودمانایی در رفتار اعضای سازمان نیز می‌تواند نوعی وحدت ایجاد کند. همه افراد به یکسو و هدف واحدی نظر دارند. «آنچه در مدیریت کلاسیک، وحدت جهت نامیده می‌شد، در خاصیت خودمانایی جلوه می‌کند. این وحدت جهت، موجب انسجام در سازمان شده و تفاوت و اختلافات عملیاتی و اجرایی را در پرتو خودمانایی کم‌رنگ می‌سازد.» (همانجا) «نظریه آشوب بر شش نکته بسیار مهم زیر تأکید دارد:

- ۱- زندگی سازمانی هم قابل پیش‌بینی است هم غیر قابل پیش‌بینی؛
- ۲- تجزیه و تحلیل علی واقعاً غیر ممکن است؛
- ۳- تنوع نسبت به تجانس مبنایی مولدتر است؛
- ۴- اصول خود سازماندهی، این نگرانی را که هرج و مرج ممکن است بر آشوب نظم‌دار غالب شود، کاهش می‌دهد؛

۵- بر اساس اصل پروانه‌ای، عمل تکی و جزئی، اثر تکاثری (فرآیندی) در پی دارد؛

۶- خاصیت تجلی کل در جزء یا خودمانایی، ویژگی عناصر همه سازمان‌های آشوبناک است. (همان: ۳۳۳)

بازتاب نظریات مدیریتی در شاهنامه فردوسی

در شاهنامه در سه دوره اساطیری، حماسی (پهلوانی) و تاریخی، پنجاه دوره پادشاهی وجود دارد که با توجه به ویژگی‌هایی همچون شخصیت، مکارم اخلاقی، قدرتمندی در اداره کشور، عدالت‌گستری، رعیت‌نوازی و آبادانی کشور و یا عکس این ویژگی‌ها، پادشاهان آنها را به سه گروه می‌توان تقسیم نمود: الف) امیران آرمانی دادگستر در اوج؛ ب) پادشاهان منفور و بیدادگر در حضيض؛ ج) فرمانروایانی که صفات نیک و بد را با هم دارا هستند. (رزمجو ۱۳۸۱: ۲۶۶)

در این پژوهش برآنیم به معرفی شاخص‌ترین پادشاهان دوران حماسی به لحاظ برخوردار بودن یا نبودنشان از شاخص‌های مدیریتی پردازیم؛ اما پیش از آن، این پرسش پیش می‌آید که اگر نظریه مدیریتی آشوب، زاده هیجان‌ات دنیای معاصر است، چگونه می‌تواند در ساختار حکومتی عصر سنت، تحقق و بروز بیابد؟

نکته در این است که در گذشته ما، امکان نظریه‌پردازی فراهم نبوده است و گرنه روزگار سرایش شاهنامه و انتخاب‌های فردوسی از متون حماسی برای به شعر در آوردن آنها، در روزگار بس پرآشوب غزنویان - محمود - انجام می‌گیرد که فردوسی در دریافت صله از پادشاه، خود گرفتار آن می‌شود.

در ادامه واکاوی شاهنامه که کارش بیان نظریات مدیریتی نیست، اما اشکال مختلف مدیریت کلان یا حکومت‌داری، در آن مطرح شده است، می‌پردازیم، و خواهیم دید که علاوه بر جنبه‌های حماسه و اسطوره

¹Self - similarity

که شاهنامه پرچمدار آن است، می‌توان دیدگاه سیاسی سازندگان حماسه و سراینده آن را، در موضوع حکومت و مدیریت کلان اجتماعی مشاهده کرد که قضا را، بسیار پیشرو هم بوده است؛ چنان‌که با اندیشه‌های عصر ما پهلو می‌زند و این نیست جز در سایه رسایی متن شاهنامه و باز و نویسا شدن آن، به کمک هنر فردوسی. (احمدی ۱۳۸۵: ۲۵)

در ضمن، عنوان کلی سیاست مدن که شاخه‌ای از حکمت عملی پیشینیان به حساب می‌آید، و به ایجاد امنیت، عدل، بخشندگی پادشاه، سیاست مجرمان و تبه‌کاران، در داخل کشور و مقابله با دیگر کشورها و جنگ برای کشورگشایی و فتح سرزمین‌های جدید منتهی می‌شود (اخلاق ناصری، گلستان، سیاست‌نامه، قابوس‌نامه) در کنار طرح مدینه فاضله مبتنی بر فراهم آوردن خیر برای خود و دیگران (یوسفی راد ۱۳۸۰: ۱۶۸) که دربرگیرنده دیدگاهی لامکانی و انتزاعی است، به پرسش اساسی انسان در مورد حکومت و مدیریت کلان اجتماعی پاسخ نمی‌دهند. اما شاهنامه که ندای ناخودآگاه جمعی ایرانیان است، مهر سیاوشی، پادشاه - پیامبری کیومرث، برخورداری از فرّ الهی جمشید، رخدادهای اهریمنی و دیوانگی‌های ضحاک را که با پدرکشی شروع می‌شود و با مردم‌کشی ادامه می‌یابد، نمونه‌هایی از الگوهای پاسخی خویش به این سوال مهمّ قرار داده است. ضمن اینکه، فردوسی برای تبیین مدیریت اجتماع عصر خود، در نامه رستم فرخزاد به برادرش، مسأله حکومت غزنویان را نیز، تحلیل و محکوم کرده است و پیمان‌شکنی غزنویان را بی‌پاسخ نگذاشته است.

به‌طور کلی، در شاهنامه، فارغ از اینکه حاکمان ایرانی یا انیرانی باشند شاهد سه گونه مدیریت و حکومت هستیم:

۱. شیوه ضحاک که تغییر و تبدیل را بر نمی‌تابد و خودمدارانه تا نابودی به پیش می‌رود؛
 ۲. شیوه فریدون و بهرام و منوچهر که عمل به خیر و برنامه‌ریزی برای تغییرات در آن، مرتب جریان دارد؛
 ۳. عملکرد پیران و کیخسرو که متناسب با هر جریان، تغییر می‌یابد و سیال و آماده تحول است.
- در تعاریف مدیریت، وظیفه اساسی سازمان، رسیدن به هدف مشترک یا مجموعه اهداف است و هر سازمان اجتماعی (دولتی، صنعتی، فرهنگی، آموزشی، مذهبی، نظامی و سیاسی) که توسط افراد انسانی اداره می‌شود، باید وظایف مدیریتی را عهده‌دار باشد که بعضی از این وظایف با نام عناصر یا اصول سازمانی یاد می‌کنند. این وظایف عبارتند از: برنامه‌ریزی، سازماندهی، هدایت، کنترل. (سیدجوادی ۱۳۸۴: ۱۴) از این دیدگاه می‌توان سیستم پادشاهی را در شاهنامه فردوسی نوعی از مدیریت قلمداد کرد؛ همچنین از آنجا که سطوح مدیریت به سه سطح عملیاتی، میانی و عالی تقسیم می‌شود، پادشاه را می‌توان مدیر عالی دانست؛ مدیران عالی در سطح گسترده‌تری درگیر برنامه‌ریزیهای جامع و بلندمدت می‌شوند و با مقتضیات و متغیرهای متنوع‌تری سر و کار دارند. مدیران عالی، عملکرد کلی واحدهای عمده سازمان را ارزیابی می‌کنند. درباره موضوعات و مسائل کلان سازمان با مدیران سطوح پایین تبادل نظر می‌کنند و بیشتر وقت خود را با مدیران هم‌سطح یا افراد خارج از سازمان، و زمان اندکی را نیز با کارکنان می‌گذرانند. (رضائیان ۱۳۸۰: ۲۳)

همچنین می‌توان پادشاهی را با تعاریف و ویژگی‌های رهبری (مطرح در مدیریت) مطابق دانست. عمده این صفات عبارتند از: هوش، بلوغ فکری و وسعت نظر، انگیزه موفقیت طلبی، بیان رسا و با نفوذ. (همان: ۴۲۵؛ سیدجوادین ۱۳۸۴: ۳۱۶) به‌ویژه اینکه، در دانش مدیریت، هر کسی در سازمان دارای درجه‌ای از قدرت است و «قدرت، عبارت است از توانایی اعمال نفوذ بر دیگران... و در سطح سازمانی، قدرت، عبارت است از توانایی رهبر در استفاده از منابع جهت دستیابی به اهداف خاص می‌باشد.» (سید جوادین ۱۳۸۴: ۵۷۷) بدیهی است که پادشاهان شاهنامه، به نسبت از این ویژگی سازمانی بهره‌مند هستند.

در جهان‌بینی اسطوره‌ای، آدمی مانند هر جهان‌بینی دیگری کوشیده است تا به پرسش‌های بنیادین خویش درباره جهان و انسان پاسخی درخور بدهد. یکی از این سؤالات، حکومت و پادشاهی (مدیریت) و مسائل مربوط بدان است که با مطالعه آثار حماسی (همچون شاهنامه فردوسی) که از دل اسطوره برآمده‌اند، (کزازی ۱۳۸۷: ۱۸۶؛ آیدنلو ۱۳۸۸: ۲۴-۲۵) می‌توان به پاسخ‌هایی نغز دست یافت. شاهنامه، ضمن اینکه بیانگر پاسخ ناخودآگاه جمعی ملت ایران به چگونگی مدیریت و حکومت در روزگاران گذشته است، پاسخی به چگونگی سیاست دوران خود نیز هست؛ فردوسی «قصد دارد با بررسی سرگذشت پیشینیان و شناخت جنبه‌های مثبت و منفی اعمال و داد و بیداد آنان و عبرت‌گیری از زندگی ایشان، به این حقیقت دست یابد و ارائه طریق کند: که اساساً رهبر کامل و حکومت واقعی چگونه باید باشد، تا با برقراری آن بر کشور ایران، بدبختی‌های روزگاران گذشته برای کشورش - ایران - تکرار نشود.» (رزمجو ۱۳۸۱: ۲۸۱) لذا بررسی حکومت و نوع آن در شاهنامه و تطبیق آن با نظریات مدیریتی جدید، مطالعه‌ای در کارکردهای اسطوره و بخصوص شاهنامه است.

بر مبنای آنچه گفته شد، می‌توان حکومت و حاکمیت را سازمانی در نظر گرفت که در کنار یک نظام متعالی‌تر از خود، که در شاهنامه فردوسی می‌توان از آن تعبیر به نظام عقیدتی یا دینی نمود، وجود دارد که احاطه‌ای قوی و همه‌جانبه بر آن دارد و به وسیله اعضای سازمان نیز مورد تأیید و حمایت قرار می‌گیرد.

هر چند که فردوسی زرتشتی نیست و شاهنامه کتاب زرتشتیان به حساب نمی‌آید، از آنجا که در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایرانیان قبل از اسلام این آیین نقش مهمی بر عهده داشته است، لذا در داستان‌ها و روایت‌های نقل شده از آنان ظهور و بروز یافته است، و محقق این نوع داستان‌ها که در متن‌هایی چون شاهنامه و دیگر آثار حماسی به تحقیق می‌پردازد، ناچار است از آن معتقدات، خبردار باشد.

این نظام برتر یا اندیشه دینی زرتشتی، در اصل خویش دو بن برای هستی در نظر می‌گیرد و آفرینش و دهشن سپنت مینو را از همان آغاز به اهورایی و اهریمنی تقسیم می‌کند که به زبانی دیگر می‌توان در تقابلی دوگانه از آن به شکل خوبی - بدی، زیبایی - زشتی، الهی - شیطانی، نیکی - پتیارگی نام برد. اسلامی ندوشن، این تقابل را تناوب دوره‌های خوب و بد در شاهنامه می‌نامد (دوره جمشیدی، از پس آن ضحاک، باز از پس آن فریدونی) «اگر به عنوان یک قاعده مسلم، خوبی در برابر خوبی می‌بود و بدی در برابر بدی، زندگی در «قالب» جای می‌گرفت و دیگر رازی برای گشودن باقی نمی‌ماند.» (اسلامی ندوشن ۱۳۸۱: ۱۱)

در این دیدگاه، ایران و ایرانی، همگی نیک و اهورایی‌اند و توران و تورانی در اردوگاه بدی و اهریمنی قرار می‌گیرند؛ کیخسرو و افراسیاب در نقش اهورامزدا و اهریمن ظاهر شده‌اند و رستم و اکوان نیز به ترتیب نماینده بهمن و اکومنه هستند. اکوان نماینده آشوب و نابسامانی جهانی است که رستم با کشتن آن، جهان را از آشفتگی و بدی می‌رهاند و کار خلقت را تکرار می‌کند. (شعبانلو ۱۳۹۱: ۱۰۹) دوره سوم آفرینش که زمان آمیزش و ستیز نیروهای خیر و شر است و در نهایت با پیروزی نیکی بر بدی به پایان می‌رسد، در شاهنامه هزار سال درازا دارد و از پادشاهی فریدون آغاز شده و در پادشاهی کیخسرو پایان می‌پذیرد. (سرکاراتی ۱۳۸۵: ۱۰۱) بر این بنیاد است که داستان جنگ‌های حماسی شاهنامه پی‌ریزی می‌گردد و طبق نظر و اندیشه‌زرتشتی این جنگ و مبارزه تا غلبه سرانجامین نیکی بر بدی ادامه خواهد یافت؛ البته در این کشمکش گاهی پیروزی با بدی و اهریمنی خواهد بود، ولی هر چه هست، آن غلبه سرانجامین و همه سویه از آن اهورا و اهوراییان خواهد گشت.

شاهنامه قابل تقسیم به سه دوره اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی است. بخش حماسی با شروع حکومت فریدون و تقسیم جهان به سه بخش و واگذار کردن آن به فرزندان، یعنی ایرج، سلم و تور آغاز می‌شود؛ تقسیم جهان به سه بخش ایران برای ایرج، توران برای تور و روم برای سلم، چندان موافق میل سلم و تور نمی‌افتد و تور برادرش ایرج را می‌کشد و فریدون و پسر ایرج (منوچهر) انتقام کشته شدن ایرج را در جنگ‌هایی از سلم و تور می‌ستانند و همین انگیزه‌ای برای جنگ‌های طولانی و مداوم ایران و توران می‌شود، (صفا ۱۳۸۴: ۲۰۸) تقریباً به همان دیرینگی که در ستیز اهورا و اهریمن دیده می‌شود و با همان پایداری، شدت و حدت و تسلیم‌ناپذیری؛ در این راه گاهی غلبه با ایران اهورایی است و گاهی غلبه با توران اهریمنی، و این نمودی از هزاره کشمکش بین اهورا و اهریمن است. (کزازی ۱۳۸۷: ۱۶۶-۱۶۷)

دوران پیش از کیانیان یا پادشاهی کیقباد، دوره غلبه تورانیان و افراسیاب بر نواحی وسیعی از ایران است؛ در همین دوره است که افراسیاب بر نوذر تسلط می‌یابد و او را می‌کشد و برادرش اغریث را به خاطر مدارا با ایرانیان و نکشتن اسیران به دو نیم می‌کند. در واقع این اقدام افراسیاب برخاسته از خوی اهریمنی او است که می‌توان برای آن، اصطلاح «دروج»، دروغ یا فریب را برگزید؛ «این اصطلاح، بیشتر به عنوان لقبی برای اهریمن (انگزه مینیو) یا برای دیوی خاص یا همچنین برای طبقه‌ای از دیوان که مشهورترین آنان ضحاک است، به کار می‌رود.» (موسوی ۱۳۸۸: ۱۷۵-۱۹۷) بر اساس این تعریف و معتقدات زرتشتی، «دروج» عبارت است از سخن ناراست و ناسازگار با نظم طبیعت، و با پذیرش این تعریف، افراسیاب همچون ضحاک نماینده پیمان‌شکنی و دروغ است. (وکیلی ۱۳۸۹: ۱۷۳-۱۹۰)

پس از تسلط افراسیاب، قحطی و خشکسالی بر همه نواحی ایران مستولی می‌شود و گزارش‌ها حاکی از این است که این قحطی به دلیل سلطه تورانیان و افراسیاب است، ضمن اینکه لشکریان افراسیاب نیز با کمی توشه و علوفه روبه‌رو می‌شوند و سرانجام، آرش که پیشکار دوره نو بارانی خوانده شده است، با تیری که سرش و جاننش آن را همراهی می‌کردند و پیش می‌بردند، تا پای درخت گردوی جیحون، اسباب و مرز

عقب‌نشینی افراسیاب را فراهم و تعیین می‌کند و با عقب‌نشینی آنان، دوباره دوره پر آبی و باران شروع می‌شود. پس از این واقعه، پادشاهان دیگر کیانی بر سر کار می‌آیند که از منظر این پژوهش محل توجه‌اند. (کریستن سن ۱۳۶۸: ۱۵۷-۲۰۹) دوران افراسیاب و پیران در توران برابر است با پادشاهی منوچهر، نوذر، زو، گرشاسب، قباد، کیکاووس و کیخسرو در ایران.

در این بخش به تطبیق و مقایسه حکومت ایران و توران در این محدوده از تاریخ حماسی ایران می‌پردازیم و معتقدیم که نوع حکومت ایران (جدا از عملکرد سیاوش و بخش پایانی کارکردهای کیخسرو) با وجود جانشین شدن پادشاهان مختلف به جای یکدیگر، مبتنی بر تغییر از پیش تعیین شده و قابل تسلط بوده است، ولی نوع حکومت تورانیان در این دوره، از نوع سیستم آشوب است که با دیدگاه افراسیابی و پیرانی اثر پروانه‌ای به جای می‌گذارد، با این تفاوت که در عملکرد پروانه‌ای پیران این اثر مثبت و بسیار کارآمد و به بیان دیگر با اندکی داده، ستانده‌های بسیار بزرگ و عالی به دست می‌آید. ولی در عملکرد افراسیابی، این اثر منفی است و اسباب ورشکستگی و شکست بزرگ توران و سازمان حکومتی افراسیاب می‌شود.

بر اساس دیدگاه و پارادایم نیوتنی، حکومت همچون سازمانی منظم و همچون طبیعت و ماشین خوش‌رفتاری است که بر اساس قوانین از پیش تعیین شده پیش می‌رود و بر اساس تغییرات قابل برنامه‌ریزی و پیش‌بینی و قابل پیشگیری و برنامه‌ریزی می‌تواند بچرخد و تغییر مسیر دهد. (سیدجوادی ۱۳۸۴: ۶۳۵) اگرچه بعضی حاکمان ایران (مانند کیقباد) در این بخش از حماسه با این دیدگاه همسویی کامل دارند، هر دو سوی نیکی و بدی عملکرد سازگاری با تغییرات پیش‌بینی نشده را نیز داشته‌اند. البته باید توجه داشت که سیاوش حکومت نکرده و کیخسرو راه حلی روحانی برای فسادانگیزی قدرت ارائه کرده است. به سخن بهتر، روند پارادایم نیوتنی (سازگاری با تغییر از پیش تعیین شده)، پارادایم آشوب (تحول با تغییرات پیش‌بینی نشده) و پارادایم تغییرنیافتن و تکیه بر ثبات در بخش‌هایی از عملکرد پادشاهان ایران و توران قابل مشاهده و بررسی است که به آن می‌پردازیم:

منوچهر: اصل کلی در نظام ایران مبارزه و مخالفت با توران و تورانی است. اما در این دوره منوچهر با بهره‌گیری از دانش ستاره‌شناسان با پیوند زال و رودابه موافقت می‌کند که پیش‌بینی می‌شود فرزندی از آنان به دنیا خواهد آمد که بر همه جهان پهلوان خواهد بود و منافع ایران را حاصل خواهد کرد. در پذیرش این تغییر سام نیز مردد است، اما با پیش‌گویی‌ها و خبردار شدن از آنچه پیش خواهد آمد، راضی به این پیوند می‌گردد؛ یعنی این هردو پذیرش تغییر، در خط سیر حکومت و پهلوانی و خصومت ایران و توران تغییر ایجاد نمی‌کند و تعادل به هم نمی‌خورد و اوضاع از کنترل خارج نمی‌شود:

به سام نریمان ستاره شمر	چنین گفت کای گُرد زرین کمر
ترا مژده از دخت مهرباب و زال	که باشند هر دو به شادی همال
ازین دو هنرمند پیلی ژیان	بیاید ببندد به مردی میان
جهان زیر پای اندر آرد به تیغ	نهد تخت شاه از بر پشت میغ...

بدو باشد ایرانیان را امید
خنک پادشاهی که هنگام او
ازو پهلوان را خُرام و نوید
زمانه به شاهی برد نام او
(فردوسی ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۸۱/۷۰۵-۷۱۰)

و اما منوچهر:

بفرمود تا موبدان و ردان
کنند انجمن پیش تخت بلند
زبان برگشادند بر شهریار
چنین آمد از داد اختر پدید
ازین دخت مهرباب و از پور سام
کمر بسته شهریاران بود
ستاره‌شناسان و هم بخردان
به کار سپهری پژوهش کنند...
که کردیم با چرخ گردان شمار
که این آب روشن بخواهد دوید
گوی پرمنش زاید و نیک نام...
به ایران پناه سواران بود
(همان، ج ۱: ۲۱۷-۲۱۸/۱۲۳۳-۱۲۴۶)

ضمناً در این بخش، شاهد روابط انسانی هستیم که همچون سیستم درونی، سازمان حکومت را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

نوذر، زو و گرشاسب

شاهان دوره شکست و ناتوانی ایران هستند. نوذر پس از شکست در جنگ، به دست افراسیاب کشته می‌شود. ایرانیان این تغییر موضع قدرت از ایران به توران را به ناچار می‌پذیرند و دست به تغییر می‌زنند و با آوردن پادشاهی از نسل فریدون، نظم کهن را پایدار نگه می‌دارند.

ز تخم فریدون بجستند چند
ندیدند جز پور طهماسب، زو
یکی شاه زیبای تخت بلند
که زور کیان داشت و فرهنگ گو
(همان، ج ۲: ۴۳/۹-۱۰)

کارکرد مهم زو، واگذاری بخشی از ایران به توران و صلح با تورانیان به سبب خشکسالی است:

همان بد که تنگی بد اندر جهان
نیامد همی زآسمان هیچ نم
ز تنگی چنان شد که چاره نماند
سخن رفتشان یک به یک هم‌زبان
شده خشک خاک و گیا را دهان
همی برکشیدند نان با درم...
سپه را همی پود و تاره نماند
که از ماست بر ما بد آسمان
(فردوسی ۱۳۷۹، ج ۲: ۴۴/۲-۲۵)

تغییری که برای بهبود اوضاع و در دست گرفتن بهتر زمام امور، برای پنج سال که بخت کندرو با او یار شده بود، انجام می‌دهد و از پس آن باران فرو می‌بارد و همه جا سرسبز می‌شود:

پر از غلغل و رعد شد کوهسار
زمین شد پر از رنگ و بوی و نگار
(همان، ج ۲: ۴۵/۳۸)

حمله دوباره و گسترده تورانیان به ایران در زمان گرشاسب پسر زو رخ می‌دهد، هر چند که اظهار پیری زال و اسب گزینی رستم و خواب قباد در این بخش سخت عجیب و شگفت‌انگیزند، گویی ناتوانی زو و گرشاسب سبب می‌شود رستم به دنبال پادشاهی از نسل فریدون به البرز کوه برود و قباد را به ایران بیاورد.

قباد: پرچمدار تغییر سلسله پیشدادیان به کیانیان است. تغییر روند شکست به پیروزی در برابر توران، از آغاز حکومت او پایه‌ریزی می‌شود و افراسیاب طعم نخستین شکست خود را از رستم می‌چشد، با اینکه او را جوان و جویای نام معرفی می‌کند. با آمدن رستم و شاهی قباد، در اغلب جنگها تورانیان مغلوب می‌شوند:

(رستم) گرفتش (افراسیاب را) کمر بند و بگند خوار خروشی ز ترکان برآمد بزار...

(همان، ج ۲: ۵۵/۶۵)

چنان برگرفتم (افراسیاب را) ز زین خدنگ که گفتم ندارم به یک پشه سنگ

(همان، ج ۲: ۷۷/۶۷)

افراسیاب در حالی که کار رستم را چنین شرح می‌دهد، از پشنگ می‌خواهد که با ایران صلح کند و به همان تقسیم روزگار فریدون همگی راضی شوند. قباد عقب‌نشینی تا آن سوی جیحون و ماوراءالنهر را به همراه وفاداری به پیمان صلح، شرط‌های صلح خویش قرار می‌دهد که پذیرفته می‌شوند.

این‌گونه تغییر در حاکمیت و مسیر آن، تغییری است که آینده آن مشخص و قابل پیش‌بینی است؛ یعنی به صلح و ثباتی منتهی می‌گردد که از طرف توران تهدید نمی‌شود و از سوی دیگر حاکم می‌تواند در این هنگام برای بهبود اوضاع اقدام نماید.

ضمن اینکه تغییر پادشاهی از گرشاسب و یا زو به قباد که به سرکردگی زال و کارکرد رستم انجام می‌گیرد، راه و کار و نظم پیشین داشته و پیش از شروع پادشاهی، راه و رسم و عملکرد و هدف او بنا بر سابقه نژادگی او، بر خاندان زال و ایرانیان آشکار است؛ لذا این تغییر، فنی است و هنگام غلبه نیروهای موافق بر مخالف انجام گرفته است و بر همه نظام اجتماعی اثر گذار است. ضمن اینکه در محوریت این تغییر، پادشاه یا قباد قرار دارد و سازماندهی به وجود آمده بر همه نظام‌های زیر مجموعه، احاطه و تسلط می‌یابد. به عبارت دیگر، این دگرگونی و تغییر، دقیقاً بر مبنای پارادایم نیوتنی و ویژگی‌های سه گانه آن؛ یعنی طرح‌ریزی شده بودن تغییرات، محوریت هادی و هدایت‌گر و سرانجام، تحمیل سازماندهی را دارا است.

باید توجه کرد که بازگشت افراسیاب به حالت قبل از جنگ و صلح‌طلبی او، پیش‌بینی شده نیست، بلکه بر مبنای تغییر جهان پهلوانی ایران از زال به رستم است و کشته شدن قلون به دست او و شکست نخستین افراسیاب از او و رهایی‌اش با پاره شدن کمر بندش که در دست رستم بود، این تغییر را بر سیستم توران تحمیل می‌کند؛ تغییری که آن را باید نوعی آشوب تلقی کرد و در آن سیستم قرارش داد. بررسی روند به پادشاهی رسیدن قباد و عملکرد او در سرسلسلگی کیانیان، او را در ردیف مدیرانی قرار می‌دهد که با تغییرهای از پیش تعیین شده و چارچوب‌دار موافق است.

هرچند که نگاه رستم و زال در آوردن قباد از البرز کوه، نگاهی یکسویه است که بر نژادگی پادشاه تکیه می‌کند و از پذیرش تغییر در این سیستم سرباز می‌زند، خردمندی و شجاعت، میزانی است که دید اسطوره‌ای رستم و زال در برخورد با آن، جنبه ضعیف و ناتوانش را نمی‌پذیرند؛ یعنی همان نقیصه‌ای را نمی‌پذیرند که نوزد، زو طهماسب و گرشاسب داشته‌اند و اسباب شکست ایران از توران و سرانجام قطع بارش باران از آسمان گشته بود و قحطی را چون پتیاره‌ای آسمانی بر ایران مستولی کرده بود.

این شیوه، رستم و زال را تا حد مدیران پذیرنده تغییر از پیش تعیین شده بالا می‌برد، ولی غلبه در آنان با شیوه یکسویه‌نگر و رد هرگونه تغییر است، همان‌گونه که زال تغییر پادشاهی از کیخسرو به لهراسب را بدعت تلقی می‌کند و در قدم اول از پذیرش آن خودداری می‌کند، اما با شرح و توضیح کیخسرو، بناچار از آنجا که باید در نظام پهلوانی مطیع و کارگزار پادشاه باشد، با وجود عناد و تسلیم نشدن محض، پادشاهی لهراسب را به عنوان تغییری فسادآور می‌پذیرد. عملکرد او و رستم در روزگار پادشاهی لهراسب و گشتاسب و جهان پهلوانی اسفندیار حاکی از همین مسأله است، بخصوص که زال دیدگاه منفی خود به اسفندیار را در رزم رستم با او آشکارا و بدون هیچگونه جانبداری از خاندان پادشاهی اعلام می‌کند.

کارکرد شجاعت و نژادگی قباد، از هم‌گسیختگی نظام حکومتی در برابر افراسیاب را از نو سازماندهی می‌کند و در این میان قهرمانی و پهلوانی رستم در رتق و فتق امور با شکست دادن نه چندان کامل افراسیاب در میدان جنگ شکل می‌گیرد. و کیقباد با انتخاب و پذیرش مصلحتی صلح و پیشنهاد افراسیاب مبنی بر بازگشتن به مرزهای آبی جیحون، نابسامانی افراسیاب را دوباره به سامان می‌آورد؛ هرچند که رستم جنگ با تورانیان را بر صلح با آنان ترجیح می‌دهد:

[پیشنهاد افراسیاب به کیقباد]

بر آن هم که کرد آفریدون نخست
سزد گر برانیم دل بر همان
ز جیحون و تا ماورالنهر بر
کجا راستی را به بخشش بجست
نگردیم از آیین و راه سران
که جیحون میانجی‌ست اندر گذر
(فردوسی ۱۳۷۹، ج ۲: ۷۰/۱۲۵-۱۲۳)

[پاسخ کیقباد:] ز کردار بد گر پشیمان شوید
مرا نیست از کینه و آز رنج
شما را سپردم از آن روی آب
بنوی ز سرباز پیمان شوید
بسیجیده‌ام در سرای سپنج
مگر یابد آرامش افراسیاب
(همان، ج ۲: ۷۱/۱۴۸-۱۴۶)

کیکاووس: کاووس نمودار پادشاهی نابسامان و آشفته است که در تغییراتی که ایجاد می‌کند، توفیقی به دست نمی‌آورد و اگر پهلوانان و قهرمانان ایران نباشند که آشفستگی‌ها را سامان بخشند، هم پادشاهی و هم ایران به باد می‌رود. در براعت استهلال آغازین داستان کاووس شاه، فردوسی او را شاخ بد برخاسته از بیخ نیک که برگ و بیخش، پژمرده و سست شده‌اند، معرفی می‌کند:

اگر شاخ بدخیزد از بیخ نیک
پدر چون به فرزند ماند جهان
تو با شاخ تندی میاغاز ریک [ن.ب: میامیزنیک]
کند آشکارا بر او بر نهان

گر او بفکند فرّ و نام پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر
(همان، ج ۲: ۷۶/۸-۵)

شکست کاووس در مازندران و اسارت و کورشدهنش به دست دیو سپید، جهانجویی او که به اسارتش در هاماوران انجامید، فریب خوردن او از ابلیس برای پرواز در آسمان و فتح ستارگان به یاری عقاب‌های پرّان که گناهی بس بزرگ را برای او رقم زد، همگی جایگاه سپند شاهی را که در اختیار او قرار گرفته بود فراتر و برتر از دل بردگیها و فریب خوردگیها و شکست‌های او می‌نهاد و او را شاه شکست‌ها می‌گردانید. شکست بس بزرگ او در شیوه رفتارش با سیاوش و سودابه و به کشتن دادن فرزند گرامی، او را ناتوان‌ترین و بی‌خردترین مدیران شاهنامه قرار می‌دهد. بر این‌همه باید موقع‌شناسی و آزرده کردن رستم در سرآغاز نبرد توران با ایران به سرکردگی سهراب و حمایت افراسیاب را در نظر داشته باشیم که خشم رستم بر او در این جنگ و کشتن سودابه در داستان مرگ سیاوش، قیام علیه نابخردی او را به نمایش می‌گذارند.

دگر گفت از آن رفت بر آسمان که تا جنگ سازد به تیر و کمان
(فردوسی ۱۳۷۹، ج ۲: ۱۵۳/۴۰۸)

پر اندیشه شد جان آن پادشا که تا چون شود بی‌پر اندر هوا
(همان، ج ۲: ۱۵۲/۳۹۲)

هرچند که او در شمار شاهان ایرانی است و باید تابع نظم کلی حاکم بر این نظام باشد، عملکردهای او بیشتر ناگهانی و پروانه‌ای و در نظام آشوب منفی قرار می‌گیرد و این همه، از جمله مواردی هستند که آشوبناکی (آشفتگی) عملکرد کاووس را در نظام حاکم ایرانی برملا می‌کنند. اغلب این اعمال تغییراتی البته نه چندان جزیی بودند که اسباب تغییرات بزرگ در انتهای کار گشته‌اند؛ یعنی با نگاهی منفی، گرفتن‌ها و به دست آوردن‌های کوچکی که ستانده‌های بسیار بزرگی را از کاووس در پی داشته‌اند. او بینایش و آزادیش و حمایت رستم و فرزندش سیاوش را که در دلاوری هیچ کوتاهی نمی‌کند، در پی این تصمیم‌های کوچک از دست می‌دهد و اگر رستم به عنوان حامی بزرگ او و ایران نباشد که آن از دست رفته‌ها را بازپس آورد یا انتقام رفته‌ها را بگیرد، بی‌خردترین و آشفته‌ترین پادشاه این بخش و منفی‌ترین آنها به حساب می‌آید. البته قرار گرفتن بدان در اردوگاه نیکی و نیکان در اردوگاه بدی، از مشخصه‌های دوره آمیختگی است که امور اهورایی و اهریمنی در آن با یکدیگر مشتبه می‌شوند. اسلامی ندوشن این ویژگی را برخاسته از بی‌طرفی شاهنامه می‌داند: «چون شاهنامه نمی‌خواهد جانبداری قومی یا نژادی داشته باشد، همه حق‌ها را به ایرانی‌ها نمی‌دهد. از این رو کیکاووس پادشاه خوبی قلمداد نمی‌شود. سبکسری‌هایی دارد... در مقابل، در صف توران، به افراد قابل احترام برمی‌خوریم. اغریث (برادر افراسیاب)، پیران و پیلسم از (خانواده تور)، نمونه‌هایی هستند که در جریان جنگ کین‌خواهی، صفات انسانی را از خویش دور نمی‌دارند. به حکم وظیفه باید از کشور خود دفاع کنند، ولی بر خلاف میل خود این کار را می‌کنند. بار سنگینی از ناآرامی درونی بر دوش دارند...» (اسلامی ندوشن ۱۳۸۱: ۱۵)

سیاوش و کیخسرو: روزگار حکمرانی کاووس، نمودار بی‌نظمی و آشفتگی است. نوع عملکرد سیاوش و کیخسرو در این محدوده زمانی، تداعی کننده نوعی نظم خاص در حالت بی‌نظمی است که بر مبنای نظریه کیاس (آشوب) می‌تواند قابل توجیه باشد.

نادیده گرفتن کوشش سودابه برای محکوم و نابود کردن سیاوش، ترک مخاصمه و جنگ با توران پس از پیروزی بر آنان، آزاد کردن اسیران تورانی، پناهنده شدن به توران، ازدواج با جریره و فرنگیس و به دست آوردن دو فرزند برومند از آنها به نام‌های فرود و خسرو، فرو گذاشتن نبرد در مقابله با حیل‌های گرسیوز و تحریکات او که افراسیاب را به جنگ با سیاوش و کشتن او واداشت، همگی بیانگر وجود اصولی ویژه و نظامی متعالی و مداراگر با اوضاع دشوار پیش آمده برای یافتن سعادت و سلامت و توفیق و سربلندی هستند که سیاوش آگاهانه به آنها اقدام می‌کند. از میان تورانیان، افراسیاب و گرسیوز و حتی زنان سیاوش نیز از دریافت صحیح این شیوه کارکرد، ناتوان هستند و افراسیاب که همه چیز را یا سیاه می‌بیند و یا سفید، و گرسیوز که تنها با تغییرات قابل کنترل و پیش‌بینی شده موافق است، توان درک و همسویی با نظام پیشنهادی و عملکردی سیاوش را که در درون نظام خشک آنان جای نمی‌گیرد، ندارند؛ لذا گرسیوزی که تغییرات را غیر قابل کنترل می‌بیند، افراسیاب را که این تغییرات را سیاه تشخیص می‌دهد، برمی‌انگیزد تا صاحب اندیشه‌ای فعال و کارآمد را (سیاوش) از بین ببرد. سیاوش نه تنها، پیام‌آور مهر و محبتی انسانی در نظام مدیریت خشک و یکسویه‌نگر است، برای گریز از آشفتگی، با هشجاری نظام مدیریتی فعال و کارآمدی را در اندرون نظام پوسیده افراسیابی و کاووسی پیشنهاد می‌کند. در واقع از دیدگاه مدیریتی، عملکرد سیاوش قیام علیه نظام حکومتی آشفته و بی‌سامان است که قصد بهبود اوضاع را ندارد و در قید و بند سنن خشکیده و جامد خودش، بی‌تحرک مانده و اگر حرکتی از او سر می‌زند، همه‌اش به ضرر و زیان انسان و کارکرد اداری او است که مدیریت را برای بهبود اوضاع خویش وضع کرده است نه برای تسلیم شدن و خشکیدن و ناتوانی.

به نظر می‌رسد، شیوه عملی و پیشنهادی مدیریت سیاوش، به تمام و کمال مادی و این دنیایی است و قابل اجرا هم هست، اما بهره‌اش را از معنویت فراموش نکرده است. کیخسرو که فرزند خلف سیاوش است و در پیکره‌اش روحی سیاوشی نهفته، همان عملی را با از پا درآوردن افراسیاب در جنگ و سرانجام کشتن او و گرسیوز در مرحله پایانی جنگ، به نمایش می‌گذارد.

بخشیدن استان‌های مختلف ایران پس از غلبه بر توران به فرماندهان جنگ و بهره‌مند ساختن مردم از غنایم و امنیت و فراوانی، درکنار گرایش به عبادت و سرانجام معراج گونه‌ای که تکلیف مدیریت را با گذاشتن جانشینی به نام لهراسب رقم می‌زند، در واقع پاسخی به این مسأله است که مدیریت مملکتی باید تابع شیوه عملی و کارآمد از میان سنن پیشین باشد که همان گرفتن انتقام است؛ و همچنین بر ساز کارهایی نوبنیاد که تا آن هنگام نشان داده نشده و پیوندهایی عمیق با معنویت و راستی و پاکی دارد، استوار است، که گویی در عصر بی‌نظمی افراسیابی، چنین شیوه‌ای بخت پیشرو، نو و تازه است و همگان حتی دلاوران

ایرانی توان دریافت عمق این نمونه عالی مدیریت کشوری را که آمیخته با عنصر سنت، نوآوری و عرفان و معنویت است، ندارند، نظامی که انتقام مرگ سیاوش را می‌گیرد، دشمن را از پا در می‌آورد، قدرت پادشاهی را تقسیم می‌کند و در نگرشی بس والا، با ترک آزمندی و پشت پا زدن به قدرت و فسادانگیزی آن، راه سعادت و سلامت را به ایران می‌آموزد.

شیوه عملکرد سیاوش و کیخسرو در شاهنامه، پیشنهاد نظام مدیریتی جدید شاهنامه است به دنیای سیاست آشفته عصر غزنوی که یک‌سویه‌نگر است و پذیرش تغییر (مثلاً تغییر ولایت‌عهدی از مسعود به محمد) در آن هیچ جایی ندارد. لذا این که گفته می‌شود شاهنامه پاسخ سراینده حماسه و مردم صاحب آن حماسه است به بسیاری از سوالات و خواسته‌های اجتماعی مردمان ایرانی در گذر تاریخ، حرفی نابه‌جا نیست.

پس با توجه به آنچه درباره‌شاهان ایران دوره حکومت افراسیاب گفته شد، معلوم می‌شود که ناتوان‌ترین آنها در بخش نخست حکومت افراسیاب که برخوردار از توانمندی بوده است، قرار داشته‌اند. کیقباد و کیکاووس مدیران میانه حکومت در برابر افراسیاب، تقریباً حدّ وسط توانمندی را داشته‌اند و این در حالی بوده است که وزارت افراسیاب با پیران بوده و در این هنگام، وی از قدرتی میانه برخوردار بوده است؛ اوج قدرت مدیریت ایرانیان به عهد کیخسرو و پادشاهی انجام نداده سیاوش باز می‌گردد که با روزگار ناتوانی افراسیاب همراه است. نکته در اینجا است که پیران، دستور افراسیاب، در این عهد با اعمال نظم در بی‌نظمی و آمادگی برای تغییرهای گوناگون با توجه به اوضاع پیش آمده، می‌کوشد مدیریتی کارآمد و فعال را در برابر دیپلماسی ایرانیان ارائه کند و همین نکته است که حکومت افراسیاب را سرپا نگه می‌دارد.

البته خواننده شاهنامه، می‌بیند که پس از مرگ پیران، سیر مدیریتی و حکومتی افراسیاب به شدت رو به قهقرا و نابودی دارد تا آنجا که ملک و مملکت را در این راه از دست می‌دهد. از این رو، کاووس با اینکه در حدّ میانه مدیریتی ایرانیان قرار دارد، کم‌توان‌ترین شاهان ایرانی، و کیخسرو با ارائه نظریه عملی ترک آزمندی در قدرت‌طلبی و دخالت دادن معنا در حکومت، توانمندترین مدیر حکومتی روزگار پادشاهی افراسیاب به حساب می‌آیند.

افراسیاب: «مردی است دلاور و بی‌باک، سرداری بزرگ؛ به عنوان قهرمان جبهه بدی، تا حدّی جانشین ضحاک، ولی سیمای نفرت‌بار ندارد. در عین سنگدلی، گاه به گاه از جوانمردی بی‌بهره نیست. او تنها پادشاهی است که در برابر ایرانیان می‌ایستد، و با آنکه شاه بدکاره قلمداد شده است، شخصیت نیرومند او گاه نمی‌تواند که تحسین برنینگیزد.» (اسلامی ندوشن ۱۳۸۱: ۱۰۶)

اگر دوره مدیریت افراسیاب تورانی را به سه بخش برتری، میانه‌روی و ضعف تقسیم کنیم، او تا کشتن نوذر، پادشاه ایران، برتر است. سپس با قباد صلح می‌کند و در عهد کاووس همچون برابران با او رفتار می‌کند، پس از آن در عهد سیاوش و کیخسرو ضعف بر او و مدیریتش مستولی است.

افراسیاب نگاهی یک‌سویه دارد یا سیاه می‌بیند یا سپید، او با تغییر هیچ میانه‌ای ندارد. کشتن اغریث نامدار به دلیل مدارا با ایرانیان، کشته شدن نوذر پادشاه ایرانی به دستور او، کوشش برای از بین بردن سیاوش که سرانجام با حيله‌گری گرسیوز به انجام می‌رسد، کوشش برای کشتن فرنگیس و فرزندش کیخسرو با نادیده گرفتن تمام پیوندهای عاطفی و انسانی و تنها به خاطر اینکه با نسل سیاوش پیوستگی یافته‌اند، دروغ‌گویی و فریب دادن سهراب در نیرنگی ناجوانمردانه برای داغدار کردن رستم در کشتن فرزندش یا غلبه بر رستم و ایرانیانی که خود توان پیروزی بر آنان را ندارد، گوش نهادن به سخنان نابخردانه گرسیوز، برادرش و لشگرکشی داخل کشورش علیه سیاوش و کشتن سرانجامین او، از کارهای نسنجیده او در اعمال یک‌سویه‌نگری و نپذیرفتن تغییر هستند؛ چه این تغییرات پیش‌بینی شده باشند و چه پیش‌بینی نشده باشند.

باید گفت که نرمش‌های افراسیاب در قبال سیاوش و دخترش و کیخسرو به یاری پیران و با راهنمایی‌های او انجام می‌گیرند.

پیران و یسه: پیران که در بخش بزرگی از حکومت افراسیاب او را یاری و دستوری می‌کند، از نقاط قوت تورانیان و افراسیاب به حساب می‌آید. وی در دید کلی، چون در اردوی تورانیان بدکردار قرار دارد، نابکار و دشمن ایرانیان است. اما برخی از برمنشی‌های او، سبب می‌شود که ایرانیان، خردمندی و رفتار او را بستانند، بخصوص در مورد سیاوش که زمینه زنده ماندن او را پس از پناهنده شدن به توران فراهم می‌کند. او نتیجه حمایت از سیاوش را به اسفندیار این‌گونه اعلام می‌کند:

نبینی که کاووس دیرینه گشت چو دیرینه گشت او ببايد گذشت
سیاوش بگيرد جهان فراخ بسی گنج بی‌رنج و ایوان و کاخ
دو کشور تو را باشد و تاج و تخت چنین خود که یابد مگر نیک بخت
(فردوسی ۱۳۷۹، ج ۳: ۷۴/۱۱۴۰-۱۱۳۸)

پس هدف او در اصل غلبه توران بر ایران است، نه حمایت از سیاوش که در بالا و دیدار و آهستگی و فرهنگ و رای و شایستگی بی‌نظیر است. نظر مساعد سیاوش به پیران، سبب می‌شود که بنا بر گفته‌های پیران، آهرمنی بودن افراسیاب را نادیده بگیرد و در توران ساکن شود:

چنین داد پاسخ سیاوش بدوی [پیران] که ای پیر پاکیزه و راستگوی
خنیده به گیتی به مهر و وفا ز آهرمنی دور و دور از جفا
گر ایدونکه با من تو پیمان کنی شناسم که پیمان من مشکنی
گر از بودن ایدر مرا نیکویست برین کرده خود نباید گریست

و گر نیست فرمای تا بگذرم نمایی ره کشور دیگر
(فردوسی ۱۳۷۹، ج ۲: ۸۱/۱۲۴-۱۲۴۵)

دلایل پیران در پذیرش سیاوش، استراتژی مدیریت آشوب او را برملا می‌کند، او با یک تیر سه نشان می‌زند: نخست سیاوش ارجمند را از مرگ می‌رهاند، دوم از نجات بخش اسرای توران در جنگ با ایرانیان، قدردانی می‌کند و سوم اینکه در آینده، کشور ایران را متعلق به سیاوش می‌داند و تسلط بر او را تسلط بر ایران تلقی می‌کند:

و دیگر که کاووس شد پیر سر ز تخت آمدش روزگار گذر
سیاوش جوانست و با فرهی بدو ماند آیین و تخت و بهی
(همان، ج ۳: ۷۳/۱۱۲۰-۱۱۱۹)

پیشنهاد همسری دخترش جریره با سیاوش و همچنین خواستگاری فرنگیس از افراسیاب برای سیاوش، در استوار کردن نیت اصلی او و از اعمال اصلاحی‌اش به حساب می‌آیند؛ و با این کار سیاوش را امیدوار، توران را با ایران متصل و نسل شاه پس از سیاوش را تعیین می‌کند. او خردمندترین سیاست‌مدار دوره آشوب افراسیابی است که متناسب با اوضاع پیش آمده، بهترین گزینه‌ها و کارکردها را دارد و اگر افراسیاب تا پایان کار با او همراهی می‌کرد، ایران و توران از جنگ‌هایی می‌یافت و جهان یک‌سویه و بی‌زد و خورد می‌شد (اما به نفع تورانیان):

ولیکن تو را [سیاوش را] آن سزاوارتر که ازدامن شاه جویی گهر
(همان، ج ۳: ۹۲/۱۴۲۲)

بدو [به گلشهر] گفت کار جریره بساز بفر سیاوش خسرو بناز
چگونه نباشیم امروز شاد که داماد باشد نبیره قباد
(فردوسی ۱۳۷۹، ج ۳: ۹۳/۱۴۳۰-۱۴۳۴)

تو [سیاوش] دانی که سالار توران سپاه ز اوج فلک بفرزاد کلاه ...
چو با او تو پیوسته خون شوی ازین پایه هر دم به افزون شوی...
فرنگیس مهتر ز خوبان اوی نبینی به گیتی چنان موی و روی
(همان، ج ۳: ۱۹۴/۱۴۵۱-۱۴۴۶)

پذیرش سیاوش در توران، ایجاد پیوند خونی با او به وسیله جریره و فرنگیس، جلوگیری از کشتن فرنگیس و کیخسرو، مدارا و صلح‌های موقت با ایرانیان در هنگام جنگ به عنوان یک استراتژی جنگی، ترک خرافات در قالب دور ریختن پیش‌گویی‌های اخترشناسان مبنی بر کینه‌جویی فرزند سیاوش از افراسیاب و تکیه بر خردورزی و دوربینی، نمودار مدارا، سازگاری و قول‌پذیری سیاست او هستند.

بدو گفت پیران که ای شهریار دلت را بدین کار غمگین مدار
کسی کز نژاد سیاوش بود خردمند و بیدار و خامش بود
بگفت ستاره شمر مگرو ایچ خرد گیر و کار سیاوش بسیچ
کزین دو نژاده یکی نامور برآرد به خورشید تابنده سر
(همان، ج ۳: ۹۸/۱۵۰۲-۱۴۹۹)

البته همه آرزوهای پیران و سیاست نظم در بی‌نظمی او، با کشته شدن سیاوش با مکر گرسیوز بر باد می‌رود. حالت روحی و احوالات او به هنگام شنیدن مرگ سیاوش حاکی از شکستی بس بزرگ دارد که فراتر از اندوه مرگ یک شاهزاده پناهنده شده به توران است:

چو پیران به گفتار بنهاد گوش ز تخت اندر افتاد و زو رفت هوش
همی جامه را بر سرش کرد چاک همی کند موی و همی ریخت خاک
(همان، ج ۳: ۱۵۵ / ۲۳۸۰-۲۳۷۹)

سیاست نظم در بی‌نظمی پیران پس از مرگ سیاوش، به زنده ماندن کیخسرو و فرنگیس می‌انجامد، اما پس از آن که گیو برای یافتن کیخسرو به توران می‌آید، روش پیران به تحلیل رفته و بیشتر به سوی تغییرات قابل پیش‌بینی نزول می‌یابد. در نگاهی به کل آنچه گفته شد، معلوم می‌شود که سیاوش در ایران و پیران در توران کارگزاران اندیشه نظم در بی‌نظمی‌اند.

نتیجه

فضای نیوتنی مدیریت که تغییر برنامه‌دار و منظم و قابل احاطه را پذیرفته بود و تغییر را یکی از بخش‌های جریان خطی مدیریت به حساب می‌آورد، به همراه نظریه کیاس یا نظم در بی‌نظمی که تحول بر مبنای تغییر مداوم را می‌پذیرد، در طرح مدیریت کلی سرزمین‌ها یا پادشاهی، در شاهنامه فردوسی و به خصوص بخش حماسی آن و مدت حکومت افراسیاب بر توران و جنگ‌های او با ایرانیان، قابل مطالعه است.

از این دیدگاه، شاهان ایرانی بجز سیاوش و کیخسرو، دارای شیوه پذیرش تغییرهای قابل پیش‌بینی هستند و در سطح میانی مدیریت قرار می‌گیرند؛ البته، سیاوش و کیخسرو به دلیل سازگاری و آمادگی برای کنار آمدن با هر گونه تغییر پیش آمده و پاسخگویی به اتفاقات غیر قابل پیش‌بینی، عملکردی در سطح عالی مدیریتی دارند و کارکردشان با شیوه‌های عملکرد در نظریه آشوب همسو نشان می‌دهد، و می‌دانیم که سیاوش و کیخسرو سازگاری یا جنگ با توران را در جهت منافع ایران و همان پیروزی انجام می‌دهند.

در توران نیز افراسیاب قرار دارد که با هرگونه تغییری مخالف است و یک‌سونگر است و از نظر مدیریتی در سطح عملیاتی یا کهن ثابت‌گرا قرار می‌گیرد؛ ضمن اینکه دستور افراسیاب، یعنی پیران و یسه نیز از نظر عملکرد مدیریتی با کارهای شگفتی که در پذیرش سیاوش و ایجاد پیوند سببی او و افراسیاب و همچنین خودش و بعدها در حمایت‌های مکررش از کیخسرو و فرنگیس انجام می‌دهد، کارکردش مشابه و همسو با تغییرات مداوم و غیر قابل پیش‌بینی شده و همان نظریه آشوب می‌نماید. او برخلاف گرسیوز و افراسیاب، تغییرات را می‌پذیرد و متناسب با آنها عمل می‌کند و در همه حال به نفع توران می‌اندیشد. این عملکرد، کارکردی در سطح عالی مدیریتی است.

با یاری پیران، توفیق‌های نسبی برای افراسیاب حاصل می‌شود، ولی با بدکرداری گرسیوز آن پیروزی‌ها ناچیز می‌شوند و بازگشتی شگفت به همان «یا دوست یا دشمن» یک‌سونگرانه انجام می‌گیرد که حاصلی

جز مرگ خود افراسیاب و گرسیوز در برابر نگرش پیشرو کیخسرو درباره حکومت و مدیریت ندارد؛ یعنی تغییر سیستم مدیریتی پیران که مبتنی بر تغییر و سازگاری است، به نظام مدیریتی گرسیوزی که هیچ تغییری را نمی‌پذیرد، به شکست کامل تورانیان می‌انجامد؛ چراکه، در برابر نظام مدام در حال تغییر و پذیرش کیخسروی نمی‌توانند بایستند و شاهد این مدعا کارکرد معراج کیخسرو و معنویت‌گرایی او است که در تمام شاهنامه راهی متفاوت و نظم‌ی در عین بی‌نظمی است.

کتابنامه

- آیدنلو، سجاد. ۱۳۸۸. *از اسطوره تا حماسه* (هفت گفتار در شاهنامه پژوهی). چ ۲. تهران: سخن.
- احمدی، بابک. ۱۳۸۵. *ساختار و تأویل متن*. چ ۱۲. تهران: نشر مرکز.
- استیسی، رالف. دی. ۱۳۸۱. *مدیریت استراتژیک و پویایی‌های سازمانی*. ترجمه محمدرضا شجاعی. چ ۱. تهران: دانشکده امور اقتصادی.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. ۱۳۸۱. *ایران و جهان از نگاه شاهنامه*. چ ۱. تهران: امیرکبیر.
- الوانی، سید مهدی. ۱۳۸۷. «بازتاب جلوه‌های نظریه بی‌نظمی در مدیریت»، *فصلنامه مطالعات مدیریت دانشگاه علامه طباطبائی، بهار و تابستان ۷۸*. ش ۲۱ و ۲۲. صص ۳۸-۵۴.
- _____ . ۱۳۷۸. «تصمیم‌گیری از نگاه نظریه آشوب»، *نشریه تحول اداری، سازمان امور اداری و استخدامی کشور*. مرداد ۱۳۷۸. دوره پنجم. ش ۲۱. صص ۱۲-۲۵.
- رامشت، محمد حسین. ۱۳۸۲. «نظریه کیاس در ژئومورفولوژی»، *مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان (ویژه نامه جغرافیا)*، چ ۱۵. ش ۲. صص ۲۰-۴۵.
- رمزجو، حسین. ۱۳۸۱. *قلمرو ادبیات حماسی ایران*. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضاییان، علی. ۱۳۸۰. *مبانی سازمان و مدیریت*. چ ۲. تهران: سمت.
- سانچز، ران. ۱۳۸۹. *مدیریت استراتژیک نوین*. ترجمه محمودرضا اسماعیلی. چ ۱. تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت.
- سرکاراتی، بهمن. ۱۳۸۵. *سایه‌های شکار شده* (گزیده مقالات فارسی). تهران: طهوری.
- سید جوادین، سید رضا. ۱۳۸۴. *مروری جامع بر نظریه‌های مدیریت و سازمان*. چ ۲. تهران: نگاه دانش.
- _____ . ۱۳۸۸. *مروری جامع بر مفاهیم اساسی نظریه‌های مدیریت و سازمان*. چ ۳. تهران: نگاه دانش.
- شعبانلو، علیرضا. ۱۳۹۱. «بازتاب اسطوره آفرینش آیین زروانی در داستان اکوان دیو»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*. ش ۲۶. صص ۱۰۹-۱۲۹.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۸۴. *حماسه‌سرایی در ایران*. چ ۷. تهران: امیرکبیر.
- فردوسی. ۱۳۷۹. *شاهنامه*. به کوشش سعید حمیدیان. چ ۵. تهران: قطره.
- کریستن‌سن، آرتور. ۱۳۶۸. *کیانینان*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. چ ۵. تهران: علمی و فرهنگی.
- کزازی، میر جلال‌الدین. ۱۳۸۷. *رؤیا، حماسه، اسطوره*. چ ۴. تهران: نشر مرکز.

موسوی، سید رسول. ۱۳۸۸. «تساویر بلاغی خورشید در شاهنامه و بازتاب اسطوره مهر در آن»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۵. ش ۱۴. صص ۱۷۵-۱۹۷.

وکیلی، شیرین. ۱۳۸۹. «مفهوم دروغ در ایران باستان». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. ش ۶. صص ۱۷۳-۱۹۰.

یوسفی راد، مرتضی. ۱۳۸۰. اندیشه سیاسی خواجه نصیرالدین طوسی. چ ۱. قم: بوستان کتاب.

References

- Ahmadi, Bābak. (2006/1385SH). *Sākhtār-e ta'vil-e matn*. 12th ed. Tehran: Nashr-e Markaz.
- Āidenlou, Sajjād. (2009/1388SH). *Az ostoureh tā hemāseh (haft goftār dar Shāh-Nāmeḥ pazhouhi)*. 2nd ed. Tehran: Sokhan.
- Alvāni, Seyyed Mehdi. (2008/1387SH). "Bāztāb-e jelveh-hā-ye nazariyeh binazmi dar modiriyat". *The Manegment Studies, journal of 'Allāmeḥ Tabātabāei University*. Spring and summer 78. No. 21 & 22. Pp. 38-54.
- _____. (2008/1387SH). "Tasmimgiri az negāh-e nazariyeh āshoub". *Tahavvol-e Edāri Mag. Sazmān-e omour-e edāri o estekhdāmi-ye keshvar*. Period 5. No. 21. Pp. 12-25.
- Christensen, Arthur Emanuel. (1989/1368SH). *Kiyāniyān (les Kayanides)*. Tr. by Zabi'hollāh Safā. 5th ed. Tehran: 'Elmi va Farhangi.
- Eslāmi Nodoushan, Mohammad Ali. (2002/1381SH). *Iran o jahān az negāh-e Shāh-Nāmeḥ*. 1st ed. Tehran: Amirkabir.
- Ferdowsi. (2000/1379SH). *With the efforts of Saeed Hamidiān*. 5th ed. Tehran: Ghatreh.
- Kazzāzi, Mirjalāl-oddin. (1993/1372SH). *Royā, Hamāseh, Ostoure*. 4th ed. Tehran: Nashr-e Markaz .
- Mousavi, Seyyed Rasoul. (2009/1388SH). "Tasāvir-e balāqi-ye khorshid dar Shāh-Nāmeḥ va baztāb-e ostoureh-e mehr dar ān". *The Quarterly Journal of Mytho-mystic literature*. Islamic Azad University of Tehran Jonoub. Year 5.No. 14. Pp. 175-197.
- Rāmesht, Mohammad Hossein. (2003/1382SH). "Nazariyeh Kiyās dar zhe'o-morfolozi", *Isfahan University Researches (Journal)*. Vol. 15.No. 1 & 2. Pp. 20-45.
- Razmjou, Hossein. (2002/1381SH). *Ghalamrow-e adabiyāt-e hemāsi-ye Iran*. 1st ed. Tehran: Pazhouheshgāh-e 'Oloum-e Ensāani va motaāle'āt-e farhangi.
- Rezā'iyān, 'Ali. (2001/1380SH). *Mabāni sāzmān va modiriyat*. 2nd ed. Tehran: SAMT.
- Sanchez, Ron. (2010/1389SH). *Modiriyat-e esterātezhik-e novin (The New Strategic Management: Organization, Competition, and Competence)*. Tr. by Mahmoud Rezā Esmā'eeli. 1st ed. Tehran: Mo'asseseh Farhangi-ye Monādi-ye Tarbiyat.
- Sarkārāti, Bahman. (2006/1385SH). *Sāyeh-hā-ye shekār shodeh (gozideh maghālāt-e Farsi)*. Tehran: Tahouri.
- Seyyed Javādin, Seyyed Rezā. (2005/1384SH). *Morouri jāme' bar nazariye-hā-ye modiriyat va sāzmān*. 2nd ed. Tehran: Negāh-e Dānesh.
- _____. (2009/1388SH). *Morouri jāme' bar mafāhim-e asāsi-ye nazariye-hā-ye modiriyat va sāzmān*. 3rd ed. Tehran: Negāh-e Dānesh.
- Sha'bānlou, 'Ali Rezā. (2012/1391SH). "Bāztāb-e ostoureh-e āfarinesh āein-e zurvāni dar dāstān-e akvān-e div". *The Quarterly Journal of Mytho-mystic literature*. Islamic Azad University of Tehran Jonoub.No. 26. Pp. 109-129.
- Safā, Zabih-ollāh. (2005/1384SH). *Hamāse- sarāei dar Iran*. 7th ed. Tehran: Amirkabir.
- Stacey, Ralph D. (2002/1381SH). *Modiriyat-e esteratezhik va pouyāei-hā-ye sāzmāni (strategic management and organizational dynamics)*. Tr. by Mohammad Rezā Shojāei. 1st ed. Tehran: Dāneshkadeh omour-e Eghtesādi.
- Vakili, Shirin. (2010/1389SH). "Mafhoum-e dorough dar Iran-e bastān". *The Quarterly Journal of Mytho-mystic literature*. Islamic Azad University of Tehran Jonoub.No. 6. Pp. 173-190.
- Yousefi Rād, Morteżā. (2001/1380SH). *Andisheh siyāsi-ye Khājeh Nasir-oddin Tousi*. 1st ed. Qom: Boustān-e Ketāb.